



Introducing the book “Micro Semantics”

Mehrdad Meshkinfam¹

Abstract

Among the new books published in 2024, in the field of linguistics, the book *Micro Semantics* by Dr. Farhad Sassani stands out, whose introduction is not without merit for those who deal with this field of study in any way. This book, as a textbook, studies “meaning” in the form of meaning formation and understanding of meaning and pays more attention to aspects of meaning and meaning formation that are formed without regard to speakers and unpredictable and unexpected aspects. This book does not follow a specific theory, but generally examines meaning that is largely predictable in a context-based manner in a functional typological approach.

Keywords: meaning, semantics, functionalism.

1. Department of linguistics, Faculty of Humanities, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.



معرفی کتاب «معناشناسی خرد»

مهرداد مشکین‌فام^۱

در بین تازه‌های نشر کتاب در سال ۱۴۰۳، در حوزه زبان‌شناسی، کتاب معناشناسی خرد به قلم دکتر فرهاد ساسانی به چشم می‌خورد که معرفی آن به افرادی که به هر نحوی با این حوزه مطالعاتی سروکار دارند، خالی از لطف نیست. این کتاب به‌عنوان یک درس‌نامه، «معنا» را به‌صورت معناسازی و درک معنا مورد مطالعه قرار می‌دهد و بیشتر به جنبه‌هایی از معنا و معناپردازی توجه می‌کند که بدون دخالت گویشوران و جنبه‌های پیش‌بینی‌ناپذیر و خارج از انتظار شکل می‌گیرند. این کتاب پیرو نظریه خاصی نیست، اما به‌طور کلی در رویکرد نقشی-رده‌شناختی، معنایی که تا حد زیادی قابل پیش‌بینی باشد را به‌شکل بافت‌بنیاد مورد بررسی قرار می‌دهد. کتاب مذکور دارای دو بخش کلی است: ۱- معنا و معناشناسی که به جنبه‌های بنیادین، تعریف‌های اصلی، الگوهای کلی، نگاه نظری و کلیدواژه‌های پایه می‌پردازد و ۲- جنبه‌هایی از معناشناسی خرد که به مسائل مهم‌تر، پرکاربردتر و ضروری‌تر در حوزه مطالعات معنایی در سطح خرد اختصاص دارد. در ادامه، به تفکیک فصل‌های این کتاب را معرفی می‌کنیم. عنوان کلی «معنا و معناشناسی» سه فصل اول کتاب را شامل می‌شود. در فصل اول، با عنوان «چیستی معنا»، این مهم مورد بررسی قرار گرفته است که معنا درهم‌تنیده در معناپردازی، یعنی تولید و دریافت متن از هر نوع زبانی و غیر زبانی (تصویر، موسیقی و ...) و فرآیند فهم است. به‌عبارتی، در یک سو، متن‌آفرین و در سوی دیگر تعبیرگر فهمنده قرار دارد. مؤلفه‌های معنا ساز، متن، متن‌آفرین، تعبیرکننده و بافت هستند که غیرقابل جداسازی‌اند. فرآیند معناپردازی دربرگیرنده تمام آن‌هاست و می‌توان کل آن را «رخداد ارتباطی» نامید. در واقع، معنا پیوستاری است که یک سر آن «دلالیت» و سر دیگر آن «تداعی» وجود دارد. مراد از دلالیت، معنای اجماعی مورد توافق گویشوران برای یک عنصر زبانی است و

✉ m.meshkinfam@basu.ac.ir

۱- استادیار، گروه زبان‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

مقصود از تداعی، معنایی است که براساس تجربه‌ها، دانسته‌ها، حال‌وهوا و انتظارات فردی در هر موقعیتی حاصل می‌گردد؛ در دلالت، اجماع و تشابه و مسألهٔ جمعی و در تداعی، پراکندگی و مسألهٔ فردیت دخیل است. در حقیقت، معنا حاصل کاربرد و از پیش تعیین نشده است، یعنی معنا، «پویا» و «شونده» است که هر بار، رخ می‌دهد. این ویژگی پویایی را می‌توان با بهره‌گیری از الگوی سه‌وجهی پرس^۱ (۱۹۹۱) تشریح کرد. در این الگو براساس بازنمون، ابژه و تعبیر، تفسیر حرکت از دال به مدلول ممکن می‌شود. پرس معتقد است که هر تعبیری بازنمون دیگری می‌شود و به مجموعه‌ای از تعبیرهای پیاپی می‌انجامد و این زنجیره بی‌نهایت ادامه دارد. او این فرآیند را «معناپردازی نامحدود» می‌نامد. معناپردازی را می‌توان از نگاهی دیگر با بهره‌گیری از محور هم‌نشینی، پیوندهای و کنار هم گذاری سازه‌ها و جانشینی، گزینش از اندوخته‌ها تشریح کرد. زیرا، با ترکیب معنای این عناصر زبانی در کنار هم به معنای درون‌متنی می‌رسیم. اما، محور سومی هم در کار است، به نام درنشینی که شامل بافت و پیش‌فهم تعبیرگر می‌شود. به عبارتی، محور درنشینی برآیند تمام عواملی است که به شکل پیوندهای درون‌متنی، پیرامنتی، پیش‌فهم و بافت متنی و موقعیتی بروز می‌کند. از دیدگاه دیگر، هلیدی^۲ (۱۹۷۸) به سه وجه معنایی اشاره می‌کند که در ویژگی‌های ذاتی زبان، یعنی اجتماعی‌بودن، اندیشه‌ورزی و متن‌سازی نهفته است: ۱- فرانقش اندیشگانی که گویای کارکرد تفسیری زبان و بازنمایی تجربهٔ انسان است، ۲- فرانقش بینافردی که به کنش زبان و کارکرد بیناکنشی‌اش اشاره دارد و ۳- فرانقش متنی که نمایانگر کارکرد زبان، ساخت متن، سازمان‌دهی جریان گفتمان و در نتیجه ایجاد بستری برای تجلی دو وجه معنایی دیگر زبان است. این سه وجه، به درک چپستی معنا کمک می‌کند.

در فصل دوم با نام «جایگاه معناکاوی»، نویسنده می‌کوشد تا جایگاه معناشناسی را در زبان‌شناسی و نسبت آن را با دیگر حوزه‌هایی مشخص کند که با معنا سروکار دارند. او اظهار می‌دارد که ترسیم تصویری خطی برای سیر تحول مطالعات معنایی غیرممکن است؛ زیرا، این مطالعات روابط تودرتویی را در طول تاریخ داشته‌اند. از نگاه نویسنده دو الگو بیش از همه بر روند مطالعات معنایی در قرن بیستم تأثیرگذار بوده است: ۱- الگوی گوتلوب فرگه^۳ (۱۸۹۲) که تا پیش از او، توجه زبان‌شناسان در مطالعهٔ دلالت بیشتر بر ارجاع بود، اما او بر جنبهٔ معنای درون‌زبانی نیز توجه نشان داد و ۲- الگوی چارلز سندرز پرس^۴ (۱۹۹۱) که در بند قبل ذکر شد. گویی مطالعات موریس^۵ (۱۹۳۸) باعث شکل‌گیری حوزهٔ مطالعات کاربردشناسی شده است. او نشانه‌شناسی را متشکل از سه جزء نحو، معناشناسی و کاربردشناسی می‌داند.

1. Peirce

2. Halliday

3. Gottlob Ferege

4. Charles Sanders Peirce

5. Morris

اما، در دهه ۱۹۷۰ بود که کاربردشناسی با نظریه کنش کلامی^۱ جان آستین^۲ و جان سرل و منطق مکالمه پاول گرایس^۳ تثبیت شد. در این مطالعات دوشقی در معنا، معناشناسی^۴ به معنای درون‌زبانی و کاربردشناسی^۵ علاوه بر آن به معنای برون‌زبانی می‌پردازد. در واقع، حوزه کارکرد معنا همه سطوح زبانی است؛ از آوا تا جمله و فراتر. به همین علت، حوزه مطالعاتی معنا را به بخش‌های گوناگون تقسیم کرده‌اند، از جمله معناشناسی، کاربردشناسی، تحلیل کلام یا گفتمان^۶، نشانه‌شناسی^۷ و ... از آن‌جا که معناشناسی به مطالعه معنای تک‌تک سازه‌های زبانی تا سطح جمله و گفته اختصاص دارد و کاربردشناسی به گفته در بافت کاربرد با توجه به کاربران آن، بین معناشناسی که آن را معناشناسی خرد نیز می‌توان نامید و کاربردشناسی یا به تعبیری معناشناسی کلان همپوشانی وجود دارد. در تحلیل گفتمان، واحد مورد مطالعه متن است. از واژه گفتمان برداشت‌های آشفته بسیار می‌شود. دو برداشت رایج عبارتند از: ۱- زبان در کاربرد و ارتباط واقعی در بافت اجتماعی- فرهنگی خاص و ۲- قواعد و ساختارهای نانوخته و ناخودآگاه ناظر و حاکم بر تولید متن. در هر دوره تاریخی بر اساس این دو رویکرد گفتمان را می‌توان چنین تعریف کرد: گفتمان زنجیره‌ای است از سازه‌های به هم مرتبط برگرفته از نشانه‌های کلامی و غیرکلامی که نگرش کاربرش را بازتاب می‌دهد و آن را به دیگران می‌پیوندد. اصطلاح تحلیل گفتمان به وسیله زیگ هرپس^۸ (۱۹۶۳) در کتابی با همین نام به وجود آمد. به طور کلی دو رویکرد مطالعه گفتمان وجود دارد: ۱- رویکردی که به مسائل زبانی در بافت اجتماعی- فرهنگی می‌پردازد که می‌توان آن را «تحلیل کلام» دانست و ۲- رویکردی که هدفش پرداختن به معضلات اجتماعی- سیاسی است و ناگزیر به زبان و ارتباط روی می‌آورد. این نوع مطالعه را می‌توان «تحلیل گفتمان» پنداشت که گاهی صفت «انتقادی»^۹ را نیز به دنبال دارد. این صفت برگرفته از مکتب فلسفی نومارکسیستی فرانکفورت است.

نام فصل سوم، «سطح مطالعه معنا»، این مسأله را روشن می‌کند که نویسنده در پی معرفی سطوح متفاوت مطالعه معنا است که او این سطوح را واژه، جمله، گزاره، گفته و متن می‌داند. او در سطح واژه می‌نویسد که برای هر واژه یک سطح انتزاعی به نام «قاموس‌واژه» و یک سطح عینی «صورت‌واژه» وجود دارد. قاموس‌واژه یکی از صورت‌های ممکن عینی است که گاه به عنوان صورت استنادی یا صورت مدخل مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای نمونه، قاموس‌واژه DIVĀR دو صورت واژه دارد: ۱- دیوار و ۲- دیوارها که صورت «دیوار» صورت استنادی نیز است. گاهی ممکن است که صورت استنادی هیچ

1. Speech Act Theory
2. John Austin
3. Paul Grice
4. Semantics
5. Pragmatics
6. Discourse analysis
7. Semiology
8. Zellig Harris
9. Critical

یک از صورت‌واژه‌ها نباشد، چنان‌که در فارسی برای صورت استنادی فعل از مصدر بهره برده می‌شود که از لحاظ رفتار نحوی بیشتر یک اسم است. در سطح جمله، گزاره و گفته، نویسنده اظهار می‌دارد که گفته نمود بیرونی، ملموس و عینی زبان است که در کامل‌ترین صورتش یک جمله است، اما می‌تواند از یک عبارت، واژه یا صدا هم تشکیل شود تا یک پیام را منتقل کند، مانند نمونه‌های:

۱- مریم مادر خوبی است.

۲- چایی لطفاً.

جمله سطحی انتزاعی از زنجیره‌ای از واحدهای زبانی یک زبان خاص است، فارغ از عوامل پیرا زبانی و بافتی، اما وابسته به روابط دستوری. مانند جمله‌های متفاوت زیر با واژه‌های یکسان و روابط دستوری متفاوت:

۳- مریم مادر خوبی است.

۴- خوب مادری است مریم.

جمله‌ها می‌توانند انواعی را از نظر وجه، یعنی خبری، پرسشی، امری و عاطفی و از نظر ساختاری، ساده، مرکب هم‌پایه و ناهم‌پایه شامل شوند. سطح انتزاعی‌تر از جمله، گزاره است. گزاره آن بخش از معنای یک جمله خبری است که وضعیتی را توصیف می‌کند بدون وابستگی به روابط دستوری. تمام جمله‌های زیر یک گزاره دارند:

۵- مریم نرگس را به خانه برد.

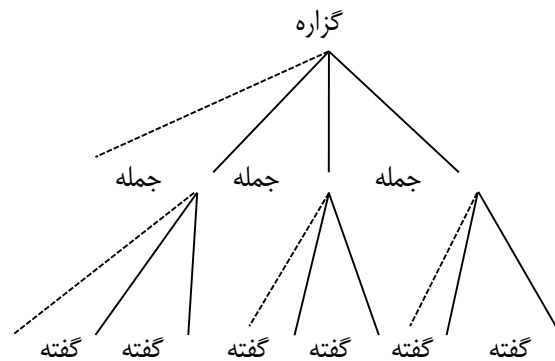
۶- نرگس را مریم به خانه برد.

۷- مریم به خانه برد نرگس را.

این گزاره در زیر آمده است:

8- BORD (MARYAM, NARGES, XĀNE)
MARYAM NARGES RĀ BE XĀNE BORD

رابطه گزاره، جمله و گفته را به صورت زیر می‌توان نشان داد:



شکل ۱- رابطه گزاره، جمله و گفته

در معناشناسی و در کتاب مورد بحث، سطح گفته در مطالعه معنا مورد نظر است، زیرا معنای هر زنجیره کلامی بدون توجه به بافت، موقعیت، آرایش سازه‌ها، مرجع واژه‌ها و عبارتها و کاربران زبان قابل بررسی نیست. مسائل کلان‌تر معنا که جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی و شناختی را دربرمی‌گیرد مربوط به حوزه‌های کاربردشناسی و گفتمان‌کاوی می‌شود و باعث مطالعه معنا در سطح متن می‌گردد. متن هر گونه تجلی نظام زبان اعم از گفتار و نوشتار است. به عبارتی، متن چیزی است که بتوان معنا را به آن نسبت داد. متن می‌تواند در اندازه و شکل‌های گوناگون تولید و پذیرفته شود. گاهی قالب‌های خاص از پیش تعیین‌شده برای متن وجود دارند، مانند نامه رسمی، گفت‌وگوی روزمره، کتاب و ... هر متن در هر سطحی دارای واحدهای سازنده است که روابط خاصی با یک‌دیگر دارند. سازه‌ها و پیوندهای درون متن اگر متعارف و تثبیت‌شده باشند، «ساخت» نام دارند. متن حتا گاهی می‌تواند گسستگی ظاهری داشته باشد، اما باز هم متن است، مانند شعرهای عامیانه.

اولین فصل از بخش «جنبه‌هایی از معناشناسی خرد»، یعنی فصل چهارم، «شبکه معنای واژگانی» نام دارد. در این فصل نویسنده ضمن اعتقاد به این که واژه‌ها معنای خود را در رابطه با یک‌دیگر و در کاربرد کسب می‌کنند، به بررسی روابط معنایی بین واژه‌ها، فارغ از دسته‌بندی دیگر پژوهشگران همچون کرافت^۱ و کروز^۲ (۲۰۰۴)، هلیدی و حسن^۳ (۱۹۷۶)، هلیدی و متیسن^۴ (۲۰۰۴؛ ۲۰۱۴) می‌پردازد. این روابط معنایی به قرار زیرند:

۱. تقابل یا تضاد: دو واژه متقابل مؤلفه‌های معنایی مشترک دارند، جز در یک مؤلفه معنایی مهم، مانند «گرم» و «سرما» که هر دو دما هستند، اما اولی میزان بالای دما و دومی میزان کم آن را نشان

1. Croft
2. Cruse
3. Hasan
4. Mattihiessen

می‌دهد. این مورد یکی از رابطه‌های معنایی مهم است، زیرا یادگیری و شناخت از طریق همین رابطه معنایی حاصل می‌گردد. برای مثال، قهوه‌ای رنگی است که دیگر رنگ‌ها مانند آبی و سفید و ... نیست. رابطه تقابل را به شکل ساده و مدرج نیز می‌توان تقسیم کرد، مانند «جنگ / صلح» که درجه‌بندی ندارد و «پیر / جوان» که درجه‌بندی می‌تواند داشته باشد و در واقع صورت صفت تفضیلی دارد. به طور کلی، واژه‌های متقابل سه رابطه را دارا هستند: ۱- تقابل مکمل یا یایا: نفی یکی از واژه‌ها اثبات دیگری است، مثل «مرد / زنده»، ۲- تقابل رابطه‌ای یا عکس: رابطه معنایی معکوس وجود دارد، مانند «خرید / فروش» و ۳- تباین: تقابل بین چند واژه در یک حوزه خاص است؛ در واقع، نوعی حوزه معنایی است که واژه‌ها در آن باهم‌آیی دارند، همچون روزهای هفته. در همین راستا، برخی واژه‌ها ممکن است که خودمتضاد باشند، مانند «سر (سرتیتر)» که هم به معنای «آغاز» است و هم «پایان» (سر اومد زمستون).

۲. شبه‌هم‌معنایی: انتخاب این اصطلاح از این جهت است که هیچ‌گاه هم‌معنایی مطلق وجود ندارد. اگر وجود داشت، یکی از واژه‌ها حذف یا دچار تغییر سبک می‌شد. در حقیقت، هم‌پوشی کم یا زیاد دامنه معنایی واژه‌ها هم‌معنایی است، مانند دو کلمه «قرمز» و «سرخ» که در جمله «بنفشه دیروز به لباس قرمز پوشیده بود» قابل جایگزینی هستند، اما در جمله «سیما دیروز به ماشین قرمز خریده بود» قابلیت جایگزینی ندارند.

۳. رابطه جزء به کل: رابطه یک واژه با معنای فراگیر با واژه یا واژه‌هایی است که معنای خاص‌تر دارند و به نوعی در گستره معنایی یا مصداقی آن واژه زبرین قرار می‌گیرند. نویسنده با اشاره به پژوهش‌هایی در این حوزه مانند سعید^۱ (۲۰۱۶)، صفوی (۱۳۷۹)، ریمر^۲ (۲۰۱۰)، لاینز^۳ (۱۹۷۷) و وینستون^۴ و همکاران (۱۹۸۷) این تقسیم‌بندی را در این حوزه ارائه می‌دهد: ۱- شمول: در این رابطه زیرشمول نوعی از واژه شامل است و مؤلفه‌های معنایی بیشتری را دارد، مانند «سفید» و «زرد» برای «رنگ». در واژه‌های مرکب درون‌مرکز کل واژه زیرشمول هسته است، مثل «دندان‌پزشک» که نوعی پزشک است، اما در مورد واژه‌های مرکب برون‌مرکز صدق نمی‌کند، مثل «خارپشت». ۲- جزء واژگانی: نقشمند: کارکرد و ارزش جزء در کل اهمیت دارد، همانند «قلب» در بدن انسان. ۳- عضو و مجموعه یا عضوآزگی: تعبیری ریاضی‌گونه از عضو و مجموعه مدنظر است، یعنی عضوهایی همگن و بدون سلسله مراتب در کنار یک‌دیگر یک مجموعه را به وجود می‌آورند، مانند «گل‌ها» در گل‌زار. ۴- جسم و جنس: رابطه جسم با جنسی است که تنها ماده یا ماده اصلی تشکیل‌دهنده آن است، مثل «مس» برای قابلمه. ۵- ویژگی و فعالیت: فعالیت‌های انسانی معمولاً دارای چندین مرحله یا بخش هستند که با ترتیب و قاعده‌ای خاص انجام می‌گیرند تا فعالیت‌ها کامل می‌شوند، مانند «خرید» که شامل انتخاب، درخواست و

1. Saeed

2. Riemer

3. Lyons

4. Winston

پرداخت است. ۶- جزءواژگی معنایی: هر مکان به بخش‌های مکانی کوچک‌تری قابل تقسیم است، همانند هر «کشور» که دربرگیرنده چند ایالت یا استان است. ۷- تکه و توده: کاربرد طبقه‌نما در کنار عدد، مانند یک جلد کتاب.

در ادامه این فصل، مسائل هم‌آوایی، هم‌نویسی، هم‌نامی، دوگانه‌نویسی و دوگانه‌گویی مطرح شده است. مراد از هم‌آوایی، تلفظ یکسان دو واژه متفاوت است که به دلیل تغییرات آوایی یا وام‌گیری اتفاق افتاده است، مانند «خوار» و «خار». مقصود از هم‌نویسی که علت آن مشکل خط است، وجود نویسه یکسان برای واژه‌هایی با تلفظ متفاوت است، مثل نویسه «تنگ» برای واژه‌های «تَنگ» و «تُنْگ». منظور از هم‌نامی (هم‌آوا-هم‌نویسی) واژه‌هایی است که یکسان نوشته و تلفظ می‌شوند و ارتباط معنایی بین آن‌ها یا وجود ندارد یا درک نمی‌شود، مانند شانه در معناهای «کتف»، «شانه تخم مرغ»، «بزار آراستن مو» و ... این پدیده زبانی به دلیل تغییرات آوایی، وام‌گیری و گسترش معنایی است. مراد از دوگانه‌نویسی، واژه‌ای است که به دو صورت نوشته می‌شود، مانند «باتری / باطری». در همین راستا، دوگانه‌گویی یعنی واژه‌ای که به دو شکل با اندکی تغییر آوایی تلفظ می‌گردد، همچون «مهرَبان / مهربان»

در فصل پنجم با نام «دگرگونی معنایی»، ابتدا به مروری بر فرآیندهای واژه‌سازی اسم، صفت و قید پرداخته می‌شود. هدف از معرفی فرآیندهای اشتقاق و ترکیب در واژه‌سازی نشان‌دادن چگونگی بهره‌گیری از آن‌ها برای بیان معناهای جدید و به قولی معنافزایی عنوان شده است. سپس، در این فصل فعل در زبان فارسی از نظر ساختاری به دو دسته کلی یک‌واژه‌ای و چندواژه‌ای تقسیم می‌شود. افعال یک‌واژه‌ای بر دو نوع‌اند: ۱- فعل واژگانی ساده یا یک‌واژه‌ای، مانند «می‌پردازم» که امروز در فارسی چندان الگوی زبانی نیست، جز به مقدار محدود در کلام نسل جوان و زبان طنز، مانند «شامیدن» به معنای «شام خوردن» و ۲- فعل دستوری ربطی، مثل «است». افعال چندواژه‌ای بر سه قسم هستند: ۱- فعل‌های جهتی یا قیدی که متشکل از یک فعل حرکتی و یک اسم برای نشان‌دادن جهت ساخته می‌شود، مانند «فروبردن». ۲- فعل گسترده یا مرکب که از یک گروه اسمی (دامنه) و یک فعل گذرا در معنای دستوری «انجام دادن» شکل می‌گیرد و الگوی فعل‌سازی بسیار زایا در زبان فارسی است، مانند «سقوط کردن»؛ لازم به ذکر است که معنا و گذرایی فعل گسترده وابسته به دامنه است و نه فعل. ۳- فعل گروهی با معنای اصطلاحی که ساختاری جمله‌گونه دارد و از ترکیب چند واژه و یک گروه حرف اضافه‌ای تشکیل می‌شود، مانند «به‌خیال‌رسیدن». علاوه بر این موارد، دیگر فرآیندهای واژه‌سازی از این قرارند:

۱. سرواژگی و سرنامی: بخش آغازین مجموعه‌ای از واژه‌ها با هم به صورت یک واژه و با یک تکیه درمی‌آیند، مانند «سمت» از عبارت «سازمان مطالعه و تدوین».

۲. اختصار: دارای دو رویه است: ۱- کوتاه‌نویسی: نویسه‌های آغازین یک عبارت است که مختصر نوشته می‌شوند، مانند «پ» برای «پلاک». ۲- کوتاه‌خوانی: به جای عبارت نام تک‌تک نویسه‌های آغازین به تفکیک خوانده می‌شود، مانند «ش. م. ر» برای «شیمیایی-میکروبی-رادیواکتیو».

۳. کوتاه‌سازی: بخشی از یک واژه حذف می‌شود و واژه کوتاه‌تری به منظور ساده‌سازی ساخته می‌شود، مانند «آز» برای «آزمایشگاه».

۴. پس‌سازی: بخشی از واژه با این تصور که وند بوده است، حذف می‌شود، مانند کلمه «بازی» که ریشه در ستاک فعل «باختن» دارد، در ارسی به معنای 'سرگرمی' است و «-ی» در پایان آن در مقام وند انگاشته شده که در برخی واژه‌ها برای رمزگذاری معنای عامل حذف شده است، مانند «کفتر باز».

۵. درهم‌آمیزی: معمولاً بخش‌های آغازین یک واژه با بخش‌های آغازین، میانی و پایانی یک یا چند واژه دیگر ترکیب می‌شود، مانند «انسایشی» از «انسدادی و سایشی».

مشخصه‌های نوایی نیز، همانند تکیه می‌توانند در فرآیندهای واژه‌سازی شرکت کنند، مانند تغییر جایگاه تکیه در کلمه «بخور» از هجای اول به دوم که باعث تغییر معنا از وجه امری به صفت (کسی که زیاد می‌خورد) می‌شود. به همین صورت دادن تنها یک تکیه پایانی به هر عبارت نحوی آن را تبدیل به یک اسم یا صفت می‌کند، مانند «گل همیشه‌بهار». در ادامه همین فصل، از فرآیندهای استعاره و مجاز به عنوان ابزارهایی برای گسترش معنایی نام برده می‌شود. در استعاره به علت همانندنگاری جنبه‌ای معنایی از یک واژه با واژه‌ای دیگر، یکی جایگزین دیگری می‌شود، مانند کلمه «روشن» که در کلمه مرکب «روشن‌فکر» معنای استعاره دارد. در مجاز واژه‌ای که فراوان با واژه دیگر هم‌نشین می‌شود، معنای واژه هم‌نشین را نیز به یدک می‌کشد، به عبارتی انتقال معنایی بین اجزاء هم‌نشین رخ می‌دهد، مانند عبارت «قلم خودکار» که اکنون تنها «خودکار» نام دارد و در واقع این واژه معنای «قلم» را نیز دربر می‌گیرد. مسأله دیگر در این فصل، معناگردی است که دو نوع دارد: ۱- دژگردی و به‌گردی: اولی کسب بار عاطفی یا فرهنگی بد و دومی برعکس، به ترتیب مانند مستراح و پستان در بافت پزشکی.

۲- نوگویی: کاربرد واژه‌ای منسوخ با همان معنای قبلی، مانند «چوگان» یا کاربرد واژه‌ای قدیمی با معنای جدید، مانند «سپر» به عنوان یکی از ابزارهای خودرو. این فصل با دو مفهوم نوواژگی، به معنای ابداع یک واژه جدید و وام‌گیری، در معنای ورود مواد زبانی از زبانی به زبان دیگر پایان می‌یابد.

فصل ششم با عنوان «رویکرد تجزیه‌ای به معنا» به تشریح رویکرد مؤلفه‌ای می‌پردازد. در این رویکرد، معناهای به فرض پیچیده به واحدهای کوچک معنایی تجزیه می‌شوند و سپس به دسته‌بندی، مقایسه و یافتن الگوهای نظام‌مند میان واحدهای بزرگ‌تر می‌انجامد. مسأله مرتبط با رویکرد مؤلفه‌ای، مقوله‌بندی است. انسان از مقوله‌بندی برای شناخت و دسته‌بندی جهان بهره می‌برد. در مقوله‌بندی نگاه دوقطبی به پدیده‌های جهان جایگاهی ندارد؛ بلکه، نگاه پیوستاری اهمیت پیدا می‌کند. برای نمونه، در

یک رنگین کمان، رنگ‌ها به‌طور قطعی تفکیک شده نیستند و رنگ‌های بینایی در گذر از یک رنگ به رنگ دیگر وجود دارند، اما رنگی به‌عنوان یک نمونهٔ اعلاء یا سرنمون از آن طیف رنگ قابل معرفی است. این مسأله را در زبان نیز می‌توان مشاهده کرد. برای نمونه، صورت بی‌نشان سرنمون صفت «خوب» می‌تواند در نقش‌های گوناگونی دیگر نیز به کار رود:

۱. آدم خوبی است. (صفت)

۲. خوبان همه رفتند. (اسم)

۳. خوب بازی می‌کند. (قید)

این نوع مقوله‌بندی، «مقوله‌بندی سرنمونی» نام دارد. اما، دو نوع دیگر مقوله‌بندی عبارتند از: ۱- دوقطبی، مانند «درست» و «نادرست» و ۲- تشابه هم‌خانوادگی، مثل انواع بازی‌ها که گاه شباهتی نیز به یک‌دیگر ندارند، اما در فرامقولهٔ «بازی» جای می‌گیرند. در نظریهٔ سرنمون، همواره مقایسه بین دو مقوله است، در حالی که وضعیت مقوله‌بندی در جهان و زبان پیچیده‌تر از این است. در حقیقت، در زبان هر عنصری معنای خود را هم‌زمان در مقایسه با چندین کانون بی‌نشان به‌دست می‌آورد، یعنی مقوله‌های گوناگون هم‌زمان شبکه‌ای سیال و پویا را تشکیل می‌دهند. در این الگو که پیوستار کیهانی نام دارد، ستاره‌های کیهانی سرنمون‌های مقولات هستند و فضای بین آن‌ها پیوستاری از اعضای گوناگون مقولات را دربر می‌گیرد. در ادامهٔ این فصل نمونه‌هایی از تجزیهٔ معنا ارائه می‌شود، مانند نشاننداری، بازنمایی حرکت در زبان، سبب، رخداد کلامی و واژگان.

فصل هفتم کتاب نام «ارجاع و اشارگی» را به خود اختصاص داده است. مراد از ارجاع همان دلالت برون‌زبانی است که گویشور با بکارگیری لفظی به مصداقی در جهان خارج اشاره می‌کند. به این لفظ به اصطلاح عبارت اشاری یا عبارت ارجاعی اطلاق می‌گردد و انواعی را شامل می‌شود: ۱- نام‌های خاص، ۲- ضمائر، ۳- عبارت‌های دارای نشانهٔ معرفه، ۴- عبارت‌های شامل بند موصولی و ۵- عبارت‌های تفسیری بزرگ‌تر از واژه. بافت موقعیتی یا متنی در تعیین این مهم که عبارتی ارجاعی است یا خیر نقشی اساسی دارد. برای نمونه، در جملهٔ «پرهام دنبال یه ماشین می‌گرده»، «یه ماشین» می‌تواند هم تفسیر ارجاعی و هم غیرارجاعی داشته باشد. تفسیر غیر ارجاعی این است که پرهام به دنبال یک ماشین با ویژگی‌های نامشخص است، اما تفسیر ارجاعی این جمله به این صورت است که پرهام به دنبال یک ماشین مشخص است که خودش می‌داند کدام است، ولی شنونده هیچ چیزی دربارهٔ آن نمی‌داند. گونه‌های ارجاعی به انواع اشاره‌گرها تقسیم می‌شود: ۱- ضمیرهای شخصی، مانند من، -مان، و ...، ۲- ضمیرهای اشاری، مثل این، آن و ...، ۳- اشاره‌گرهای موقعیتی (زمان، مکان و سخن) و ۴- ضمیرواره‌ها، همانند آدم، یارو و اغلب از اشاره‌گرها برای ارجاع به خارج از متن استفاده می‌شود، اما همان‌طور که ذکر شد، ارجاع می‌تواند برون‌متنی یا درون‌متنی باشد. در ارجاع درون‌متنی، وقتی که

یک عبارت ارجاعی برای دومین بار یا بیشتر به کار می‌رود، می‌توان از اشاره‌گرها برای ارجاع به آن بهره برد؛ البته، در انتهای زنجیره ارجاعات درون‌متنی ارجاعات برون‌متنی قرار دارد. به علاوه، گاهی مرجع عبارت اشاری پیش از آن است و گاهی پس از آن که به ترتیب عبارتند از: ارجاع پیش‌مرجع و پس‌مرجع. ارجاع همواره به نسبت یک مبنا صورت می‌گیرد که معمولاً برای زمان لحظه سخن گفتن و نوشتن است و برای مکان جای قرارگیری گوینده است. این مبناها را کانون دید می‌نامیم. در واقع، کانون دید است که به ارجاعات «فردا» و «این‌جا» معنا می‌دهد. البته، کانون دید قابل جابه‌جایی است. برای نمونه، کانون دید را می‌توان از مبدأ به مقصد تغییر داد، به ترتیب مانند جمله‌های زیر:

۱. فردا می‌رم اونجا.

۲. فردا میام اونجا.

گاهی برای بیان رخدادی، به جای مبنا قراردادن خود، فرد رخداد را از دید یک دیگری بیان می‌کند که «خوددیگرانگاری» نام دارد. مانند:

۱. مادر برات یه غذای خوشمزه پخته (من مادر برات غذای خوشمزه پخته‌ام)

کاربرد دیگر عبارت ارجاعی، ارجاع به جهان‌های ممکن است، مانند جمله زیر از یک گفت‌وگو:

۲. در این فیلم جمشید مشایخی خیلی جوانه.

گاهی، این فرایند درگیر جابه‌جایی بین دو فضا نیست، بلکه فضای آمیخته تازه‌ای شکل می‌گیرد. در این فرایند، بر بخشی از ویژگی‌های دو یا چند فضا تأکید می‌گردد. برای نمونه، در جمله «اون جراحه یه قصابه»، ویژگی‌های آمیخته عبارتند از: جراح، تکه‌تکه کردن، هدف کشتن، تیغ جراحی و خون‌ریزی.

فصل هشتم کتاب با عنوان «نقش‌های معنایی» به این مهم می‌پردازد که کارکرد اندیشگانی زبان تنها محدود به نام‌گذاری و دسته‌بندی نیست، بلکه از طریق دستور زبان نیز بازتاب می‌یابد. در واقع، نقش‌های معنایی به عنوان راه ارتباطی میان بازیگران جهان‌های ممکن و نقش‌های دستوری، تجربه انسان را در زبان بازتاب می‌دهند. بر این اساس، می‌توان شش گونه معنایی از فرایندها را به صورت زیر نام برد:

۱. فرایند مادی: فعل این فرایند به انجام‌دادن، تغییردادن و رخ‌دادن اشاره می‌کند، یعنی به کنش و رخداد دلالت دارد. نمونه‌های این فرایند را در این جمله می‌توان مشاهده کرد: شیر (کننده) گردشگر (کنش‌پذیر) را با دندان گرفت. در این فرایند به مسأله ظرفیت‌گردانی در فارسی پرداخته شده است، مانند مجهول‌سازی، همکردگردانی و

۲. فرایند ذهنی: این فرایند تجربه جهان ذهن و خودآگاهی را بازمی‌نماید و بر دو نوع است: فکرکردن و حس کردن. در آن فرایند دو نقش قابل مشاهده است: دریابنده و پدیده، مانند مریم (دریابنده) سوسن (پدیده) را دید.

۳. فرایند ربطی: تفسیر تجربه‌های بیرونی و درونی با بندهای ربطی بازنمایی می‌گردد. این فرایند دو کارکرد دارد: اسناد و شناسایی، مانند آریا زیبا است.

۴. فرایندهای رفتاری: فرایندهای بدنی و روانی مانند نفس کشیدن، خواب دیدن و ... را که رفتار را بازنمایی می‌کنند، فرایند رفتاری می‌نامند. در این فرایند تنها یک نقش معنایی رفتارگر وجود دارد، مانند بهش فکر کردم.

۵. فرایند کلامی: نقش‌های معنایی این فرایند عبارتند از: گوینده، گیرنده، گفته و مقصودف مانند: فرزندم (گوینده) گفت من گرسنه‌ام (گفته).

۶. فرایند وجودی: این فرایند به وجودداشتن و بودن دلالت دارد، مانند «کتاب روی میز قرار دارد». در تمام این فرایندها یک کنشگر هست که به وسیله یک میانجی کنشی را بر یک کنش‌پذیر اعمال می‌کند، مانند «شیشه شکست / داریوش شیشه را شکست».

فصل نهم این کتاب «ترکیب‌بندی بندها» نامیده شده است. در این فصل، سه کارکرد ذاتی زبان، اندیشگانی، بینافردی و متنی ذکر گردیده است. زبان در کارکرد اندیشگانی برداشت ما از جهان را در ساخت هر بند و گزینش نوع فرایندف نقش‌آفرینان و شرایط آن فرایند بازتاب می‌دهد. این جنبه از کارکرد اندیشگانی «تجربی» نام دارد. جنبه دیگر فرایند اندیشگانی کارکرد «منطقی» است که چگونگی ترکیب‌بندی بندها در بندهای مرکب را شامل می‌شود. در واقع، امکان ترکیب‌بندی گوناگون بندها نشانه پیچیدگی و ترفندهای معنایی برای بیان اندیشه و احساس است. به‌طور کلی در ساختار بند، فعل تعیین‌کننده متمم است و نه افزوده. در مورد حروف اضافه اشاره شده است که نظام حالت فارسی باستان با نظام حرف اضافه‌ای فارسی نو جایگزین شده است. در ادامه این فصل انواع بندها از جمله بند آزاد، بند وابسته، بند وابسته اسم، بند موصولی، بند متمم صفت، بند اسمی و بند قیدی تشریح شده‌اند.

براساس عنوان فصل دهم که «زمان و نمود» است، در این فصل به بررسی همین دو مفهوم پرداخته شده است. ابتدا، تفاوت زمان دستوری و زمان تقویمی مورد بررسی قرار گرفته است که گاهی با یک‌دیگر تطابق ندارند. برای نمونه، در جمله «فردا می‌رم تهران»، زمان دستوری حال است، در حالی که زمان تقویمی آینده است. در همین راستا در این فصل پنج زمان دستوری فارسی و روش ساخت آن‌ها معرفی شده است. همچنین، گروه‌های حرف اضافه‌ای، اسمی و بندهای قیدی زمان‌نما در بخش زمان این فصل مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نمود، به صورت شیوه گسترش و ساختار درونی زمان تعریف شده است، یعنی زمان چگونه دیده می‌شود، برای نمونه ایستا یا پویا. نمود به سه دسته به صورت زیر تقسیم شده است و انواع آن معرفی می‌گردد:

۱. نمود دستوری با انواع تمام و ناتمام، مانند «تو روستا رو چی مطالعه می‌کردی؟» (استمراری)

۲. نمود واژگانی با انواع ایستا و پویا، مانند «او مرد» (ایستا)

۳. نمود گزاره‌ای، مانند «تمام راه را از خانه تا مدرسه دوید» (پایان‌نما)
فصل آخر این کتاب به‌عنوان «وجه‌نمایی» اختصاص یافته است و به این صورت تعریف می‌شود:
وجه‌نمایی پیوستاری میان دو قطب مثبت و منفی در زبان را بازنمایی می‌کند، به‌عبارتی پیوستاری میان دو قطب بله تا خیر و بکن تا نکن. نمونه‌هایی از احتمال بله و خیر عبارتند از: احتمالاً، شاید و ... و مواردی از الزام بکن و نکن از قبیل حتماً، باید و ... هستند. وجه‌نمایی در فارسی با چهار سازکار تبلور می‌یابد:
۱. دستگاه تصریفی فعل که عبارت است از وجه اخباری، وجه خبری، وجه پرسشی، وجه التزامی و وجه امری.
 ۲. فعل‌های وجهی دستوری‌شده یا فعل‌های شبه‌وجهی به‌ترتیب مانند «باید» و «خواستن».
 ۳. افزوده‌های وجه‌نما مانند گروه‌های قیدی، اسمی، حرف اضافه‌ای یا بند وجه‌نما.
 ۴. ساخت‌های وجه‌نما مانند کاربرد فعل‌های ذهنی وجه‌نما همراه بند متممی «گمان می‌کنم فردا برف بیاید.»
- در ادامه همین فصل، به مسأله گواه‌نمایی پرداخته شده که نوعی وجه‌نمایی بر پایه شنیده‌ها و اطلاعات دسته دوم یا چندم و شایعه‌ها به حساب آمده است. در واقع، گواه‌نمایی بین دو قطب «بی‌گواه» و «گواه‌مند» قرار می‌گیرد، مانند:
۱. پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد.

منابع

- صفوی، کوروش. (۱۳۷۹). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- Croft, W & Cruse, D. A. (2004). *Cognitive linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Frege, G. (1892). On sense and reference. In *Basic topics in the philosophy of language*, ed. By Robert M. Harnish. New York, etc: Harvester Wheat sheaf, 142-160.
- Halliday, M. A. K. & Hasan, R. (1976). *Cohesion in English*. London/ New York: Longman.
- Halliday, M. A. K. & Matthiessen, M. I. M. (2004). *An introduction to functional grammar*. London: Hodder Arnold.
- Halliday, M. A. K. & Matthiessen, M. I. M. (2004). *Halliday's introduction to functional grammar*. London/New York: Routledge, Taylor & Francis Group.
- Halliday, M. A. K. (1978). *Language as social semiotic: the social interpretation of language and meaning*. London: Edward Arnold.
- Harris, ZS. (1963). *Discourse analysis*. The Hague: Mouton & Co.
- Lyons, J. (1977). *Semantics*, volume 2. Cambridge: Cambridge University Press.

-
- Morris, Ch. (1983). *Foundations of the theory of signs*. Berlin/Boston: de Gruyter.
 - Peirce, CS. (1991). *Peirce on signs: writings on semiotic by Charles Sanders Peirce*, ed. By James Hoopes. Capel Hill/London: The University of North Caroline Press.
 - Riemer, N. (2010). *Introducing semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Saeed, J. I. (2016). *Semantics*, 4th ed. Oxford/Malden, Mass: Wiley Blackwell.
 - Winston, M. E., Chffin, R., & Hermnn, D. (1987). “Taxonomy of part-whole relations”. *Cognitive science*, 11: 417-444.